



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۳۰ ■ دی ۱۴۰۱

نوجوان
بازار



زهره قربانی
دبیر نوجوانه

ما بچه های روغن نباتی و پی اس فور و فایو و ساندویچ همبرگر با قارچ و پنیر با نوشابه انرژی زا، ذهنیت دقیقی از کرسی و لحاف مامان دوز قرمز بزرگ رویش و وسیله گرمایشی که زیرش استفاده می شد، نداریم اما همین یک کرسی، مرجع بی بدیل هزار و یک خاطره برای مادر و پدرها و مادر بزرگ و پدر بزرگ های ماست. کرسی که بعدها در تعابیر دیگر هم کلمه اش به گوش مان خورد و احتمالا تا چند سال آینده دیگر با شنیدنش یاد یک وسیله گرمایشی وسط سرمای زمستان نمی افتیم. این شماره قرار است اتفاقا و دقیقا برویم سراغ همان کرسی ها.

به بهانه جای خالی کرسی در زندگی های امروزی

یک میز داغ!

بشین دیگه!



نمی دانم چه حکایتی است که اساسا دما و خصوصا سرما از پادرجان آدم فرومی رود. اما امان از وقتی که جای آدم گرم باشد و یک لحاف سنگین روی خود بیندازد؛ دیگر نمی تواند از جایش جم بخورد. اصلا همین شد که کرسی وارد خانه ایرانی ها شد که زمستان مشغول خوردن و خوابیدن شوند و از سرما فرار کنند. پس ما در خسته بودن و خواب زمستانی هم قدمت داریم. استفاده از کرسی مثل همه چیزهای تاریخی برای خودش آداب و رسوم به خصوص داشت؛ مثلا جای نشستن افراد در کنار کرسی، به نقش شان در خانواده مرتبط است. معمولا جایگاه بزرگسال ترین فرد خانواده آن پله ای از کرسی است که دورترین فاصله را از در اتاق دارد، و جایگاه خردسالان جایی است که نزدیک تر به در اتاق است یا معمولا در خانه های طبقه متوسط و اعیان دو کرسی موجود بود، یکی برای اهل خانه در یک اتاق و دیگری در اتاق پذیرایی برای مهمانان. خلاصه ایرانی ها اصولا کارنامه درخشانی در آداب و رسوم سخت و پیچیده کردن ماجرا دارند. یکی نبود بگوید: کی به کیه؟! به جای پدا کن بشین دیگه!

کرسی های آزاداندیشی

آدم تا حرف نزنند سوالات و چالش های ذهنی اش حل نمی شود. تا مخالفت نکنند هم با زاویه دیدهای جدید و نظریات متفاوت روبه رو نمی شود و خلاصه یکی از درهای رشد آدمیزاد، گفت و گوی آزاد و مفاهیم بر سر مسائل مختلف است.

یک اتفاق درست که اگر مسیرش درست نباشد می شود حکایت این عبارت که می گویند: «حرف زدن که کمتر نمیندازه».

سال ۸۸ در دیدار رهبر معظم انقلاب با استادان دانشگاه، طرحی مطرح شد با عنوان کرسی های آزاداندیشی که دانشجویان بتوانند آزادانه درباره مسائل سیاسی، اجتماعی و حتی مذهبی، پرسش ها و نظرات خود را با استدلال دقیق و مستندات بیان کنند، تبادل افکار کنند و مخالف و موافق عقاید خود را هم بشنوند و بپذیرند؛ البته در کمال احترام و در چارچوب منطق و عقلانیت. اما کرسی های آزاداندیشی هم طبق معمول هر حرفی که تا عملی شود خود به معضل تبدیل می شود کم از کرسی های آزاداندیشی به سکوی فحاشی و حرف های جناحی و سیاسی تبدیل شد و نتیجه اش را امروز در اتفاقات اخیر در دل دانشگاه ها می بینیم.

این جریان از نظر دانشجویان و استادان یک ایراد بزرگ داشت آن هم این که معنای آزادی در اندیشیدن از دانشجو گرفته می شد چون فردا با همین مدرک دانشگاه باید از این اداره و به آن موسسه در به در دنبال کار می گشت و به خاطر حرف های نیشدار و اظهارنظرهای



جسورانه از موقعیت های کاری محروم می شد و خلاصه چه بهتر بود که سکوت می کرد و اصلا چیزی نمی گفت و می گذاشت سوالات ذهنی و اعتراضاتش به معضلات حل نشدنی تبدیل شود. از طرفی دانشجو با طراحی مناظرات و کرسی های نقد و نظر اصولا مسائل را مطرح می کرد و در می رفت. یعنی مسأله را باز می کرد و به چیستی آن می پرداخت، به چرایی و علت های به وجود آمدنش هم نقد وارد می کرد و رد می شد اما برای این مشکلاتی که نقدش کرده بود و نظر داده بود هیچ راهکار منطقی و حساب شده ای نداشت و خلاصه حرفش باد هوا بود. یعنی می پرسیدی خب چیکار کنیم می گفت نمی دانم! خلاصه کرسی های آزاد اندیشی یک حرف و ایده خوب بود که در عملکرد دستخوش هزاران ایراد بزرگ و کوچک شد و رفته رفته به دو قطبی عمیق جامعه بزرگ دانشجویان، بیش از پیش دامن زد.

اریکه قدرت!

کرسی مسئولیت از این کلمات قلمبه سلمبه ای است که اصولا اخبارگوها اتوکشیده در تلویزیون زیاد به کارش می برند و این به خاطر معنای دقیق افغانستانی کلمه کرسی یعنی «صندلی» است. اما کرسی مسئولیت باید یک فرق اساسی با کرسی نوستالژی خاطرات خانه مادر بزرگ داشته باشد و آن هم ترس از گرم و نرم بودن آن است. یعنی به عبارت بهتر، کسی که انتخاب می کند بر کرسی مسئولیت بنشیند باید خیال خام جای سفت نشستن را از سرش بیرون کند و اتفاقا پیش از قبول هر وظیفه ای دو دوتا چهارتا کند ببیند از پس ماجرا برمی آید یا نه، که اگر بر نمی آید نگوید دلیل آلودگی هوا این است که مردم زیاد در شهر رفت و آمد می کنند یا دلیل گرانی خودرو به خاطر گرانی دلار است و او ای از میانگین معدل ۱۷/۵ دانش آموزان!

در همان زمان کرسی نشینی، یکی از چالش های بزرگ خانواده ها سوختن به وسیله منقل و زغال زیر کرسی بود که این وسیله را گرم می کرد. یعنی بنده خدا نمی توانستند با خیال راحت پای شان را دراز کنند و با ترس و لرز سوختن انگشت پا از این پهلوی به آن پهلوی می شدند. اتفاقی که کاش مسئولان هم تجربه اش می کردند و برای دراز کردن پای شان روی کرسی داغ، مسئولیت و وظیفه خطیر پاسخگویی به مردم و سرنوشت میلیون ها ایرانی، یکم داغی کرسی مسئولیت پای شان را می سوزاند و به جای چرب کردن سیل شان برای درآمد و مزایای بیشتر، از سر تقوا و انسانیت از قبول مسئولیت در می رفتند و سرباز می زدند و خلاصه یا کار را می سپردند دست کاردان یا از جان و دل حق کرسی مسئولیت شان را به جامی آوردند.



حرف را به کرسی نشانند

برای نوجوان ها بیشتر از هر چیزی این ضرب المثل که شده تیتربخش آخر حرفم، مصداق آشنایی شان با کلمه کرسی به حساب می آید. چون اصولا همه تلاش شان این است که در گفت و گو و طرف دعوا و بحث، دست بالا را داشته باشند و به هر شکل شده، پیروز از مذاکره بیرون بیایند. بد نیست بدانید این مثل، برای زمانی بوده است که هنگام خواستگاری، عروس بر کرسی می نشست تا خواسته های خود و خانواده اش را به داماد بگوید و وقتی خواسته ها پذیرفته می شد، حرفش به کرسی نشست بود. فقط این را هم خوب است حواس مان باشد که به جای جدل و یکدنگی، راهکارهای دیگری هم برای به کرسی نشاندن حرف های مان وجود دارد. مثلا این که باید خواسته روشنی داشته باشیم. با این که گاهی ما خودمان هم نمی دانیم در واقع چه می خواهیم و صرفا داریم با حرف موجود مخالفت می کنیم.

